

## به دانشجویان پند پذیر (۱)

جناب آقای رئیس دانشگاه مصلحت دیدند که امسال يك تن از پیران دانشگاه از برای دانشجویان چند کلمه ای بگویند. اما از قضا انتخاب ایشان بر کسی قرار گرفته است که در فن سخنرانی چندان مهارتی ندارد. اگر یکی از مردان دین و وعظ و مذکرین به سخن گفتن دعوت شده بود کارش آسان تر بود. آیه ای از قرآن مجید تلاوت می کرد، مثلاً، که قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون، و حدیثی از پیغمبر اکرم می خواند، مثلاً، که اطلبوا العلم من المهد الی اللحد، آنگاه چند شعری از این شاعر و آن شاعر بآنها متصل می کرد و بنحوی از انحاء اینهارا به فیزیک اتمی و سفر به کره ماه می چسباند و نیم ساعتی بدین طریق ذهن حضار را مشغول می کرد. اما بنده با شیوه مردان دینی که آشنائی ندارم سهل است با فوت و فن سخن رانان سیاسی نیز بیگانه ام. چیزی ندارم که برای دانشجویان دانشگاه بگویم جز چند کلمه نصیحت و بقول فردوسی، لب پیر با پند نیکوتر است.

دوستان گرامی، بعضی از شما امروزه به رتبه دکتری یا فوق لیسانس نائل شده اید و به اصطلاح فارغ التحصیل شده اید. ولی این لفظ فارغ التحصیل همان قدر که لفظاً غلط است معنی هم غلط است. لفظ بدین جهت که باید فارغ از تحصیل و فراغ از تحصیل گفت، و معنی بدین سبب که اگر چشم و گوش انسان باز باشد می داند که هرگز از تحصیل فارغ نمی توان شد. عبارتی به ابن سینا نسبت می دهند که شاگرد او از قول خود او نقل کرده و گفته است ابن سینا وقتی که سی و چند ساله بود گفت که من به هجده سالگی که رسیده بودم به حدّ اعلای آشنائی خود با علوم زمان واصل شده بودم،

---

۱- از قضا در جلسه سخنرانی خبری از دانشجویان نبود. حتی در کنگره ایران شناسی هم که چندی بعد از آن در دانشگاه منعقد شد آن چند روزه از چهارده هزار دانشجو چند نفری بیشتر بنده ندیدم.

و دیگر بعد ازان چیزی یاد نگرتم ، فقط فرق کار در اینست که آن روز هر چیزی که فرا گرفته بودم در یاد من بود و حاضرالذهن بودم ، و امروز آن چیزها در ذهن من پخته تر شده است و جزء وجود من شده است .

اگر این گفته از قول یکی از اهل زمان ما - از آن کسانی که بعد از گرفتن دیپلم دیگر هرگز لای کتاب را باز نمی کنند و خواندن و نوشتن را بکلی کنار می گذارند نقل شده بود بنده می توانستم باور کنم . ولی از ابن سینا بنده قبول نمی کنم که چنین چیزی حقیقت داشته باشد و او چنین سخنی گفته باشد . بعکس ، او را از همه آن کسانی می شمارم که گفته اند « اگر روزی از عمر بر من بگذرد و در آن روز چیز تازه ای نیاموزم آن روز را جزء عمر خود محسوب نمی دارم . » بهمین قیاس عرض می کنم اگر شما جزء مردم دانا و هوشیارید این اخذ رتبه دکتری یا درجه فوق لیسانس را نشان پایان آموزش و فارغ شدن از تحصیل نمی پندارید ، بلکه آن را در واقع در حکم اجازه شروع به کار محسوب می دارید و از حالا به بعد تا آخر عمر هرگز از آموختن فارغ نمی نشینید . تصدیق دکتری دلیل برین نیست که شما چیزی یاد گرفته اید ، بلکه میتوانم بگویم که دانشگاه هرگز به هیچ کس علمی نمی آموزد . عمده مطلب این است که امروزه علوم بشر بقدری منشعب و منبسط شده است که هیچ کس نمی تواند همه آنچه را که برای زندگانی لازم است یاد بگیرد ، و هیچ دانشگاهی نیست که بتواند همه علوم را به دانشجویان بیاموزد .

حد اعلای کمکی که دانشگاه و استادان به جویندگان دانش و طلاب علوم می توانند بکنند اینست که به ایشان راه کار و شیوه تحقیق و تتبع را بیاموزند و یاد بدهند که چگونه تفحص و تجسس نمایند و جواب مشکلات خود را بیابند . اگر استادان شما به شما طریق کار کردن را آموخته باشند و گفته باشند که فی المثل از برای یافتن شرح احوال فلان فیلسوف و نویسنده و شاعر و دانشمند به چه مأخذها و منابعی رجوع باید کرد ، یا از برای تحقیق در مسائل فیزیک و شیمی به چه آلتها و وسائل احتیاج دارید و چگونه باید در آن طریق قدم بردارید ، یا از برای ترجمه کتابی از

زبانی به زبانی دیگر چه مایه‌ها و استعدادها از برای شما واجب است و چه شیوه‌ای را باید پیش بگیرید، حدّ اعلاّی مساعدت را با شما کرده‌اند و شما را در طریق ترقّی و پیشرفت انداخته‌اند.

مایهٔ تأسف است که در تجربهٔ شخصی بنده بسیار کم بوده‌اند استادهایی که در دورهٔ تحصیل در دانشکده‌ها واقعاً راه کار را به دانشجویان بیاموزند و آموخته باشند، و نسبت به آن عدهٔ بسیار معدودی که این هنر را داشته‌اند باید همواره حق شناس بود و احترام ایشان را باید داشت. غالب معلمان عادت دارند که متنی را می‌آورند و آن‌طور که آن‌را خودشان از استاد خود فرا گرفته‌اند از برای شاگردان خود تکرار میکنند و کمتر تصرفی در آن نمی‌کنند و تحقیق در صحت و سقم مطلبی که آموخته‌اند نمی‌نمایند. نتیجه این میشود که معلومات و اطلاعاتی که در مدرسه تحویل دانشجویان می‌شود همگی کهنه و قالبی و منجمد و خام و قشری است و با تعمق و غوررسی همراه نیست و اگر در میان دانشجویان کسانی باشند که واقعاً طالب دانش و معرفت و تحقیق و کسب اطلاع باشند، خواه در دورهٔ تحصیل و خواه پس از گرفتن تصدیق ختم تحصیل، باید خودشان دنبال کسب معرفت بروند و تحقیق و تتبع شخصی بنمایند. بدین جهت میتوان گفت که حتی کسانی هم که به ترتیب معین و سیستماتیک از مدارس ابتدائی و متوسطه گذشته و در دانشگاه تحصیل کرده‌اند و دیپلم و لیسانس و فوق لیسانس و دکتری گرفته‌اند، اگر واقعاً چیزی میدانند همه را به سعی شخصی فرا گرفته‌اند و در حقیقت مردان خود ساخته هستند. و آنها که شخصاً اهل تعلم و تحصیل و کسب معرفت نبوده‌اند و به آن قدری که استاد و معلم به ایشان آموخته‌اند اکتفا کرده‌اند اطلاعاتشان کهنه و بی روح و سطحی و جامد است، و حدّ اعلاّی سخنی که در حق ایشان میتوان گفت اینکه چند کلمه‌ای حفظ کرده‌اند بی آنکه صاحب معرفت شده باشند.

جامعه‌ای که در آن اکثریت تربیت یافتگان مدارس از این نوع باشند که چند کلمه‌ای حفظ کرده‌اند بی آنکه صاحب معرفت شده باشند يك صفت بارز دارد: نادانی. در دستگاه‌های اجتماعی و تبلیغی و اقتصادی و اداری چنین جامعه‌ای صفات بارزی که

می‌توان تشخیص داد نادانی است و غرور و نادرستی. همه کسانی که بر سر کارهای مهم و در مقامهای مسؤول نشسته‌اند، باستثنای عده بسیار معدودی، در کار خود جاهلند، آن اندازه هم درستی ندارند که به جهل خود اذعان نمایند. در چنان مملکتی نادانی و نادرستی و کبر و غرور دست به دست هم می‌دهند و اوضاع مملکت را رو به نابسامانی می‌برند. اگر اوضاع و احوال مملکتی به چنان مرحله‌ای برسد امید بقا از برای تأسیسات و دستگاههای آن کشور ضعیف خواهد شد.

چاره کار چنان مملکتی در دست تربیت شدگان و تحصیل کردگان واقعی مملکت و دانشجویان حقیقی آنست.

پس از برای آنکه مبدا خدای ناکرده اوضاع و احوال کشور ما به چنان روزی بکشد شما تربیت شدگان و تهذیب یافتگان باید چند امر را وجهه همت خود قرار دهید: اولاً به طریقه بدست آوردن معلومات صحیح و متقن واقف شوید.

ثانیاً آنی از دنبال کردن کار کسب معرفت و تحصیل اطلاع فارغ نشینید و آن قدر پیش بروید که واقعاً صاحب دانش و معرفت بشوید.

ثالثاً فقط در کارهایی داخل شوید و انجام دادن وظایفی را تقبل کنید که راجع به آنها علم و اطلاع دارید. مقصودتان اشتغال به امری باشد که آن را می‌توانید به بهترین وجهی انجام دهید، نه فقط کسب معاش و بدست آوردن پول هر چه بیشتر از هراه که باشد و با هر قدر نادرستی که همراه باشد.

اگر به این طریق کار پیش برود و کسانی بر سر کارها بنشینند که دارای این شرایط باشند در دستگاههای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و اداری و تبلیغی مملکت، آن اشکالاتی که تعداد مردم پیش نخواهد آمد و مملکت ما دچار غیوب مملکت جهلا نخواهد شد.

روزی بود و روزگاری بود که در کشور ایران طالبان تعلم و تحصیل بسیار کم بودند، این اندازه که حالا هست نه کتاب بود، نه مدرسه بود، نه استاد و معلم بود و نه اهل تحصیل. حالا باید شما ممنون باشید که از برای شما وسایل کار بسیار بیشتر و

بہتر فراہم شدہ است . ما در زمینہای پر گل و شل مجبور بودیم پیادہ، راہہای طولانی را طی بکنیم تا بمدرسہ برسیم . مجبور بودیم درسہامان را از روی جزوہ ہائی کہ از تقریر معلمہامان نوشتہ بودیم یاد بگیریم ، زیرا کہ کتاب درسی بسیار کم داشتیم . در آن روزہا دولتہا در صدد برآمدند کہ مردم را بہ ہر طریق ممکن است تشویق بہ مدرسہ رفتن و باسواد شدن و تحصیل علم کردن بکنند . قوانینی گذرانندند و از برای تصدیقہای مختلفی کہ در مراحل متفاوت بہ محصلین دادہ میشد مزایا و حقوقی قائل شدند و روی ہر تصدیقی نوشتند کہ « از مزایای قانونی کہ بہ آن تعلق میگیرد استفادہ نماید » . یک روز ہم یادم ہست وزارت معارف اعلان کردہ بود کہ ہر کس دارای تصدیق شش سالہ ابتدائی باشد میتواند داوطلب معلمی در مدارس ابتدائی بشود، و بندہ کہ در آن وقت سیزدہ چہارہ سالہ بودم رفتم و بہ استناد تصدیق ابتدائی کہ داشتم سہ چہار ماہی در یک مدرسہ ابتدائی معلمی کردم .

اما این قوانینی کہ از برای تشویق بہ تعلّم گذرانندہ بودند بلائی شد از برای کشور ایران و از برای تحصیل دانش . زیرا کہ دانش آموزان و دانشجویان سعی کردند و سعی میکنند بہ اینکہ بہ ہر طریقی کہ ممکن است آن تصدیق را بدست بیاورند تا از مزایای قانونی آن استفادہ نمایند ، خواہ آن معلوماتی را کہ آن ورقہ سند اکتساب آنہاست واقعاً کسب کردہ باشند یا نکردہ باشند، و در طول مدت تحصیل در دبیرستان و دانشگاہ بیچارہ دبیران و استادان را در فشار و تنگنا قرار میدادند و میدہند تا از ایشان در امتحان نمرہ قبولی بگیرند ولو اینکہ چیزی از موضوعی کہ برای آن امتحان دادہ اند یاد نگرفتہ باشند .

بندہ معتقدم کہ باید کلیہ قوانینی را کہ حقوق و مزایائی از برای صاحبان تصدیقہا و دیپلمہہا و درجہہای گوناگون قائل شدہ است ملغی کرد تا ہمہ کس، نہ بہ نیت تحصیل آن مزایا، بلکہ فقط بہ قصد کسب علم و معرفت بہ مدرسہ حاضر شود و واقعاً از روی شوق و شغف تحصیل دانش بنماید . فقط باین طریق است کہ می توانیم علم و دانش و تحصیل معرفت را از بلائی کہ بآن گرفتار شدہ است رہائی بخشیم . از صورت یک وسیلہ کسب

و تجارت و وسیله تحصیل معاش بیرون بیاوریم .

پیرانه يك نصیحت دیگر دارم و آن را در ضمن اشاره‌ای به خصوصیات فکری يك تن از بزرگان علم و دین و معرفت ایران بیان می‌کنم و می‌گذارم که خود شما ازان نتیجه‌ای را که می‌خواهید و می‌توانید بگیریید. آن مرد بزرگ راهمدمی شناسید نامش امام محمد غزالی طوسی معروف به حجة الاسلام بود .

شیوه تفکر و تعقل غزالی در اسلام بکلی تازگی داشت و منحصر به خود او بود، و نظیر آن شیوه را قرن‌ها بعد از او دکارت در اروپا پیش گرفت . امتیاز غزالی در میان علمای دین اسلام درین بود که در کسب دانش و در شك کردن در آنچه بعنوان علوم یقینی تعلیم می‌شد منتهای جرأت و دلیری را داشت . مثل طلاب علوم در مدارس جدید اروپائی معتقد بود که هیچ امری را مسلم و حقیقی نباید شمرد مگر آنکه حقیقت آن بدلیل علمی و برهان عقلی ثابت شده باشد ، و آن مسلم شده نیز همواره باید در مظنه شك و تردید باشد و راه بحث در باره آن باز باشد تا بمجردی که خطا بودن آن ثابت شد از عرصه مسلمات اخراج گردد . بنابراین هیچ دستگاہ دینی و دیوانی و دولتی ، و هیچ مؤسسه علمی ، هرگز نباید مانع اظهار عقیده‌ای برخلاف امور مسلمه بشود و از انتقاد مطالبی که بعنوان حقیقت پذیرفته شده است جلوگیری کند ، و موافقت هم نباید بکند که دستگاہ دیگری چنین منعی بکند .

انسان در آنچه مربوط به انسانیت است باید آزاد باشد. در همه انواع علوم باید تحقیق و بررسی بشود . باید سبب و دلیل هر امری را جستجو کرد . قبول عقاید بر حسب قول اولی الامر بزرگترین مانع وصول به حقیقت است . کور کورانه به قول گذشتگان نباید متکی شد. غزالی بدین جهت به بررسی عقاید موروثی و اکتسابی خویش پرداخت . ملاحظه کرد که ما نمیتوانیم به دریافتن حقیقت امیدوار باشیم مگر در اموری که برهان نشان همراه خودشان است . حتی در صحت اصول ضروریه تفکر هم شك است. پس بر عقل نیز اعتمادی نیست .

ولی حجت الاسلام غزالی در کتاب مشکاة الانوار که آن را نزدیک به سال وفات

خود نوشته است قول خود را در باب عقل تعدیل کرده است ، و از آن معلوم می شود عقلی که او ردّ می کند آن عقلی است که در امر استدلالهای دینی بکار برده می شود و متکلمین آن را وسیله اثبات عقاید خود می کنند . این متکلمین به اعجاز معتقدند ، و توسط اعجاز آدمی می تواند اثبات کند که سه با ده برابر است یا حتی از ده بزرگتر است . این در استدلال عقلانی متکلمین مقبول است و اینست عقلی که در نظر غزالی مردود شمرده می شود ، ورنه مسائل عالیّه را باید بینش و تعقل متفقاً حلّ کنند .

چنانکه عرض کردم شما باهوش خود سعی کنید نتیجه ای را که از این اندیشه امام غزالی می توان بدست آورد استنباط کنید و در قضاوت های خود بینش و تعقل را ملاحظه فرماید . معتقد باشید به اینکه کورکورانه به قول گذشتگان متکی نباید شد ، و همواره برای انتقاد و بررسی عقاید موروثی و اکتسابی خویش حاضر باید بود .

اگر تحصیلی که در دانشگاه کرده اید شما را به چنین معرفتی رسانده باشد مفید

بوده است والا فلا .

## درباره علی (ع)

### معاویه چه میگوید

عربی از اهل کوفه در ایام خلافت معاویه به شام آمد که با چاپلوسی بنوای رسد . هنگامی که به حضور معاویه رسید با التّهاب و درخواست گفت ، « یا امیر المؤمنین مرا دریاب من از مردی ترسو و بخیل و الکن بتو پناه آورده ام . »

معاویه پرسید « مقصود تو کیست؟ » مرد عرب گفت « علی بن ابیطالب . » معاویه بر سر او فریاد زد ، « دروغ می گویی ای فاجر ، اما ترس هرگز به دل علی راه نیافته است ، و اما بخل اگر او دو خانه از زر و گاه می داشت نخست خانه زر را به دیگران وا می گذاشت . اما از حیث الکن بودن پس از پیغمبر کسی از علی فصیح تر نبود . بر خیز و برو خدا ترا لعنت کند ! »